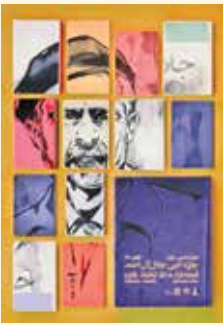


اختتامیه جایزه جلال باحضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد

سلول های بهاری اثر برگزیده نگاه دیگر



وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در نشست خود با اعضای ستاد برگزاری سی و هفتمین جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر گفت: «حوزه موسیقی به لحاظ ذهنی با انقلاب اسلامی پیوند خورده است؛ حتی کسانی که آن دوران را ندیده‌اند سرودهای زیبا و متناسب با آن ایام برایشان حس زنده بودن تاریخ، وحدت، انسجام ملی، همگرایی و اتحاد دارد و در واقع موسیقی خدمات فراوانی به انقلاب

اسلامی داشته و در حساس‌ترین و مهم‌ترین لحظات پیروزی انقلاب اسلامی آن دوران موسیقی وارد شد.»

■ موسیقی در حساس‌ترین و مهم‌ترین لحظات پیروزی انقلاب اسلامی وارد شد

محمد مهدی اسماعیلی با تبریک فرارسیدن ایام دهه مبارک فجر انقلاب شکوهمند اسلامی و گرامیداشت یاد و خاطر امام خمینی (ره) بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی ایران، هدف از حضور خود در این نشست را ابراز تشکر و قدردانی از دست‌اندرکاران برگزاری جشنواره موسیقی فجر عنوان کرد که در

این شرایط سخت تلاش و همت کرده‌اند تا این رویداد بزرگ موسیقایی با حداقل‌ها برگزار شود. او افزود: بنای ما امسال برگزاری جشنواره‌ها به صورت عادی و حضوری بود، اما سوبیه جدید شیوع کرونا در کشور برنامه‌ریزی ما را تحت تأثیر قرار داد و با توجه به شرایط موجود و توصیه‌های ستاد ملی مقابله با کرونا جشنواره‌ها با حداقل‌ها ادامه پیدا می‌کند.

رئیس شورای هنر در ادامه ترویج، گسترش و تقویت حوزه موسیقی در این دوره وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را از اولویت‌ها و افتخارات این وزارتخانه عنوان کرد و گفت: نگاه مجموعه دولت سیزدهم و شخص رئیس‌جمهور این است که به صورت جدی از حوزه فرهنگ و هنر حمایت کنیم. اسماعیلی وجود پیشکسوتان، استادان فن و افراد فاخر در حوزه موسیقی را به‌عنوان پرچمداران این عرصه توصیف کرد و گفت: خوشبختانه اتحاد و همدلی خوبی بین استادان وجود دارد که این

مهم باعث تقویت و همیاری یکدیگر در حوزه موسیقی شده است. وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به اقدامات وتلاش‌های خوب صورت گرفته برای برگزاری هرچه بهتر سی و هفتمین جشنواره موسیقی فجر اشاره و ابراز امیدواری کرد تا با اجرای خوب این رویداد بزرگ هنری، بهترین جشنواره را در این دوره وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت سیزدهم رقم بزنیم.

■ نام جلال بر مهم‌ترین جایزه ادبی کشور، اندیشه‌آورا زنده و نگاه‌غرب را تقبیح می‌کند

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، همچنین در مراسم اختتامیه چهاردهمین دوره جایزه جلال آل احمد که شامگاه سه‌شنبه برگزار شد، بیان داشت: تمام تلاش ما این است که فضای رشد و تعالی را در این دوره فراهم کنیم؛ درحوزه فرهنگ، از نشاط و شادابی مطلوب جامعه فاصله داریم، این مسأله دلایل متعددی دارد، ممکن است بواسطه تحولات تکنولوژیکی یا تغییر فضای اجتماعی... باشد اما بخشی به تصمیم‌گیری‌ها برمی‌گردد، بنابراین بخشی که بر عهده ما هست را به سوی تعالی سوق خواهیم داد و تأکید کرد که موضوعات فرهنگی و هنری به صحبت ختم نشود و منجر به دست‌آوردی سالانه شود.



محمد مهدی اسماعیلی در ستایش جلال آل احمد، گفت: او یکی از نویسندگان بزرگ ماست که در تحولات اجتماعی نقش مهم و پررنگی داشته است. در این جایزه باید نگاه به خود جلال، زندگی و سلوک و اندیشه او صورت بگیرد، ما اسم او را بر مهم‌ترین جایزه ادبی کشور گذاشتیم که نگاه غرب‌زدگی را تقبیح کنیم و اندیشه او را زنده نگه داریم. او با بیان خاطره‌ای از جلال و رهبر معظم انقلاب اسلامی اظهار داشت: جلال آل احمد با مسیر انقلاب، بازگشت به خویشتن و مقابله با استعمار و استعمار همراه بود و این جایزه باید رهرو اندیشه او باشد.

■ معرفی برگزیدگان و شایستگان تقدیر چهاردهمین دوره «جایزه ادبی جلال آل احمد»

آیین پایانی چهاردهمین دوره جایزه ادبی جلال

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی) به صورت مشترک برگزیده شدند. محمدرضا فارسیان و فاطمه قادری نیز برای نگارش «آلبر کامو در ایران» (دانشگاه فردوسی مشهد) به‌عنوان شایسته تقدیر بخش نقد ادبی معرفی شدند.

در چهاردهمین دوره جایزه ادبی جلال آل احمد بخشی به‌عنوان بخش ویژه طراحی شده و کتاب‌های «تشریف» نوشته علی اصغر عزتی‌پاک، «حاج جلال» نوشته لیلان نظری گیلانده، «سبز-آبی» نوشته سعید تشکری باغدار، «سلول‌های بهاری» نوشته بهنام باقری و «گوهرستان آتش» نوشته گلعلی بابایی که هرکدام از بخش خلاقانه و خاص بودند به‌عنوان برگزیدگان این منظر معرفی شدند.

برندگان بخش جنبی این دوره از جایزه ادبی جلال آل احمد نیز اندیشه قدیران برای ویرایش «آلبر کامو در ایران» و اثر شایسته تقدیر بخش نقد ادبی، حسین علینقی برای ویرایش «بابارجب» نامزد بخش مستندنگاری، اکرم درّه‌پوست گنگ برای ویرایش «ساعت دنگی» اثر شایسته تقدیر بخش مجموعه داستان کوتاه و مجتبی موحیدیان برای ویرایش «سلول‌های بهاری» اثر برگزیده بخش نگاهی دیگر هستند.

ایستگاه قطار

مریم صفدری / قطار از روی تپه‌ای گذشت و از سربیزی که در آنجا بود ناپدید شد. همیشه در همین لحظه دوباره ناامید می‌شد. خودش می‌فهمید که یک ترک به آن هزاران ترک قلبش اضافه می‌شد. دست خودش نبود. امیدش تمام‌شدنی نبود. نبودن قاسم برای همه عادی شده بود اما برای او نه. ۲۶ سال و سه ماه بود که عادی نشده بود. ناامید نشدن او هم برای همه عادی شده بود، برای مسئول ایستگاه، برای خط نگهدار، برای حسن بقال و مش‌خانم نانوا و علی‌آقای شیرفروش، برای کبری خانم همسایه دست راستی و عزیزآقا همسایه دست چپی، حتی برای آن چنار بزرگ وسط آبادی که هفته‌ای دو روز در راه ایستگاه زیرش می‌نشست تا نفسش بالا بیاید. دروغ چرا؟! این آخری شاید هنوز به او عادت نکرده بود. یادش نمی‌آمد که چند سال است که دیگر یک نفس نمی‌تواند از خانه تا ایستگاه بیاید. فقط می‌دانست که آن سال‌های اول حتی می‌توانست بدون تا ایستگاه! نه اینکه دیر کند تا مجبور شود بدود. همین که چادر سر می‌کرد به نیت قطار شبیه یا سه‌شنبه ولوله‌ای در جاننش می‌افتاد که این دفعه برمی‌گردد! این دفعه حتما در ایستگاه پیاده می‌شود. این بود که اول تند می‌رفت، بعد که خانه مش‌تقی - آخرین خانه ده - را رد می‌کرد تا ایستگاه شروع می‌کرد به دویدن از شوقش. قطاری می‌آمد. تک و توک مسافری پیاده و سوار می‌شد و بعد راهش را می‌کشید و می‌رفت. می‌ماند همانجا. دلش به برگشتن رضا نمی‌داد. می‌ماند تا قطار از روی تپه بگذرد و از سربیز ناپدید نشود. هر دفعه در همان لحظه یاد رفتن قاسمش می‌افتاد. آخرین بار که قاسم رفته بود هم ایستاده بود تا قطار برود

و دیده نشود. بعد سنگین برگشته بود خانه. ۴۶ روز بیشتر طول نکشیده بود که خیر آورده بودند که از قاسمش هیچ خبری نیست. معلوم نبود اسیر شده یا شهید. اگر شهید شده یک متر قبرش کجاست تا برود سر آن شیون کند و دلش را خالی کند. اگر اسیر بوده چرا نیامد؟! اگر، اگر، یک وقت‌ها دلش را خوش می‌کرد. می‌گفت خدا را چه دیدی شاید دین و مذهبش را عوض کرده، رفته یک طرف دنیا سر و همسری به هم زده و دارد زندگی‌اش را می‌کند. تا این فکر به سرش میزد استغفراللهی می‌گفت و نرمی بین انگشت شصت و اشاره‌اش را گاز می‌گرفت. قاسمش اینقدر دین و ایمان قوی داشت که محال بود اینچنین کارهایی بکند. یک شب‌هایی که تنهایی خیلی عذابش می‌داد بی‌برو برگرد کابوس می‌دید. می‌دید که قاسمش را در زندان عراق شکنجه می‌دهند. قلبش تکه‌تکه می‌شد. از فریاد خودش از خواب می‌پرید. یک قلب آب می‌خورد و هفت تا بسم‌الله می‌گفت و به خودش فوت می‌کرد. مطمئن بود که قاسمش را این‌طور شهید نکرده‌اند.

-نه منظر! بی سوارشو پیاده برنگرد. گوش‌هایش را تیز کرد. اصغرآقا بود که صدایش می‌کرد. یکی دو سالی بود که پسرش سرباز بود و هر وقت برای مرخصی می‌آمد اصغر با نیتسانی می‌آمد دنبالش. برای جوان بیست ساله راهی نبود از ایستگاه تا ده، اما اصغر همین یک‌دانه بچه را بیشتر نداشت. از همان بچگی لوسش کرده بود. مثل قاسم خودش که یک‌دانه بود. اما قاسم او کجا و جوان‌های این دوره زمانه کجا! قاسمش ۱۰ سال بیشتر نداشت که یتیم شد. مگر خودش چند سالش بود؟! یک زن جوان سی



بود. می‌دانست ترک‌های روی قلب کار خودش را کرده است. نشستست بود روی نیمکت آهنی ایستگاه. چادر نوی سورمه‌ای را از بقیچه درآورده

به راه بود تا قطار برسد. قلبش تیر کشید، شدیدتر از فصاحت قبل. انگار سینه‌اش سنگین شد. بعد یک دفعه درد تمام شد. احساس کرد تمام ترک‌های قلبش دیگر خوب شده‌اند و قلبش دارد مثل ساعت بزرگ و گرد ایستگاه منظم کار می‌کند. سوت قطار سرخوشی‌اش را تمام کرد. ۵ تاخیر رسیده بود رأس ساعت سه. مثل همیشه ۵ دقیقه توقف کرد و بعد رفت. از روی عادت نگاهش را به رد قطار دوخت. منتظر بود تا قطار از منظرش ناپدید شود که گرمایی را روی دستانش حس کرد. چشم از قطار برداشت و سر برگرداند. خودش بود، قاسمش. با همان لباس خاکی رنگی که رفته بود. زانو زده بود در مقابلش. دستانش را محکم گرفته بود و می‌بوسید. منظر خم شد و شروع کرد به بوییدن موهای قاسم. بوی گلاب می‌داد و خاک.

-آمدی مادر؟! قاسم سرش را که از دستان مادر بلند کرد منظر تازه قیافه پسرش را دید. فرقی نکرده بود. به کنار کنار بینی‌اش دست کشید، همان که خودش هم داشت. ابروهای پرپشت و مشکلی‌اش که به خدایبامرز پدرش رفته بود را بوسید. -اومدم دنبالت. دیگه نمی‌خواد منتظر باشی. بلند شد بی‌عصا. راحت راه می‌رفت، دست در دست قاسمش. اولین نفر کبری خانم رفته بود بالای سرش. دیده بود ساعت از دو گذشته و بیزرن نیامده بیرون تا برود ایستگاه قطار. چادر نوی سورمه‌ای را خودش از بقیچه داخل صندوق درآورده بود و کشیده بود رویش. دکتر را که صدا کردند گفت که احتمالاً حدود ساعت ۳ سکنه کرده و همانجا تمام. از آن روز به بعد کسی در ایستگاه قطار منتظر نبود.

عکس: سیدمصطفی

نغمه‌های ایرانی بانوای «سپند دل»



نداسیجانی / آواز و تصنیف دو مقوله جدا در هنر آوازخوانی است اما در هر دو مورد به تبحر و تجربه‌های بسیار نیاز است. اگرچه در بخش آواز مهارت و تجربه بیشتری لازم بوده و خواننده بایستی به ردیف موسیقی و ظرایف آن تسلط کامل داشته باشد اما در تصنیف خوانشی این نگاه کمی متفاوت تر است چرا که خواننده اثر با توجه به ملودی ساخته شده و شعری که بر آن قرار گرفته به خواندن می‌پردازد. این نوع شیوه موسیقی که با کلام هم گفته می‌شود در کشور ما مورد توجه و استقبال بیشتری بوده و در این زمینه استادان و خواننده‌های خوبی فعالیت کرده و همچنان به این هنر می‌پردازند.

وحید تاج از جمله هنرمندانی است که از کودکی به خوانندگی علاقه‌مند بود و به فعالیت در این زمینه گرایش پیدا کرد. این خواننده که از شاگردان استاد محمدرضا شجریان است و فرزند علیرضا تاج از هنرمندان ردیف‌شناس آواز در زفول، به تازگی آلبوم «سپند دل» با آهنگسازی محمدرضا عزیزی را منتشر کرده است. این آلبوم شامل ۹ آهنگ است با قطعاتی همچون «یک روز می‌آیی»، «داغ عشق»، «تو مرو»، «تک نوازی تار»، «آرزوی گل»، «آنا»، «دشت شقایق»، «سروکه بلند» و «آرام جان» که اشعار این کارها به سروده افشین بداللهی، هوشنگ ابتهاج، محمدرضا شفیعی کدکنی، مهدی اخوان ثالث و رهی معیری است.

وحید تاج تا به امروز ۲۲ آلبوم موسیقی با همکاری آهنگسازان کشورمان منتشر کرده، هنرمندی که زیر نظر استادانی چون مظفر شفیعی، مصطفی کمال پورتراب، شریف لطفی، تقی ضرابی، کیوش صاحب‌نفس، نادر مشایخی، حمیدرضا نوربخش و... هنرآواز و آهنگسازی را

نگاهی به آثار نسیم حسن بخشان در نمایشگاه «کارناوال»

روایت مواجهه با حقیقت، پس از رؤیا

«کارناوال» عنوان نمایشگاهی از آثار هنرمندی جوان به نام «نسیم حسن بخشان» است که این روزها در گالری ایده برپاست. نمایشگاهی که به تازگی اعلام شده که با استقبال بسیار مخاطبان، تمام آثار آن به فروش رفته و این یعنی یک موفقیت بزرگ برای هنرمندی مستعد و جوان که مشغول برداشتن گام‌های ابتدایی در عالم هنر است. نسیم حسن بخشان، خالق نمایشگاه «کارناوال» ۳۷ سال سن دارد و کارشناس ارشد طراحی صنعتی است. او نیز مثل خیلی از اهالی هنر، بعد از مدتی فعالیت در زمینه‌های متنوع و گاه درآمدا نظیر دکوراسیون و طراحی صنعتی، به این نتیجه رسیده که روح هنر در جای دیگری در جریان است و از این رو، نقاشی کلاسیک را جدی‌تر گرفته است.

سخن از نمایشگاه و آثار حسن بخشان را باید ابتدا از عنوانی که او برای این مجموعه برگزیده، آغاز کرد. کارناوال یا کاروان شادی، جشنی است که در فرهنگ تاریخی مسیحیت به پیش از عید پاک مربوط می‌شود و بیشتر متعلق به فرهنگ رومی- کاتولیک است و کمتر عنصرهای پروتستانی را در خود دارد. این جشن عناصر مختلف شادی نظیر سیرک، بازی



پیمان طالبی روزنامه‌نگار

پایت پارتیتور

ناتمطوبی که بعد از گناه به سراغ مرتکب خواهد آمد، پیامی است که حاصل امتزاج مفهوم کارناوال در تاریخ مسیحیت و افکار هنرمند جوان ماست. در نقاشی‌های نسیم حسن بخشان، شاهد لحظاتی هستیم که دو گونه‌اند: یا در اثنای یک جشن، رختنی عظیم به جان کاراکتر چنگ انداخته و او را از «خاتمه»‌ای که نزدیک است خبردار می‌کند یا اساساً رؤیا به پایان رسیده و اینک لحظه مواجهه با واقعیت انکارناپذیر است. از آنجا که در هر دو حالت، نقاش با



مفاهیم انتزاعی مواجه است، برای ترسیم ابعاد مختلف عواطفی نظیر بُهت، حیرت، یأس و غم، بهترین راه را در به تصویر کشیدن عواطف از دریچه سوررئالیسم دیده و باید گفت حسن بخشان در این مسیر تا حد زیادی هم موفق عمل کرده است.

در بخشی از استیتمنت نمایشگاه «کارناوال» آمده است: «...این آن، این لحظه، این وهم، این خیال، این کابوس، این احساس بودن و نبودن که اگر به تصویر نیاید با باد می‌رود و خود نیز به یادش نخواهد آورد...» ترسیم فضاهایی که در آثار نسیم حسن بخشان با آنها روبه‌رو هستیم، بیشتر به کیمیاگری می‌ماند چرا که سخن از به تصویر کشیدن چیزهایی است که اساساً نباید و نمی‌شود به تصویرشان کشید. کلبه‌هاوهایی چون «آن»، «لحظه»، «وهم» و «کابوس» نشان می‌دهد که هنرمند به‌درستی مطلع است که چه می‌کند و به گمان من، در روزگار زوال و افول مفهوم والایی چون هنرمند، این مهم‌ترین عنصری است که هنرمندان تازه‌نفس باید تصویری روشن و شفاف از آن در ذهن داشته باشند.

این تصویر، هرچه که باشد و هر مفهومی را که به ذهن مخاطب متبادر کند، در نهایت در آثار هنرمند موردنظر خود را به مخاطب عرضه خواهد کرد و این مخاطب - خواننده، بیننده یا شنونده - است که در نهایت در مورد صداقت هنرمند داوری خواهد نمود.